

در این راستا، با توجه به اهمیت موضوع، اقدامات لازم در جهت ارتقای سطح آشنایی و درک صحیح از این موضوع در میان عموم مردم و به ویژه نخبگان و مدیران دولتی و خصوصی، ضروری است. همچنین، با توجه به اینکه این موضوع دارای جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی است، لازم است که در کنار اقدامات فنی و تخصصی، اقدامات فرهنگی و اجتماعی نیز در جهت ترویج و نهادینه شدن این موضوع در جامعه صورت گیرد. در این راستا، می‌توان از روش‌های مختلف آموزشی و تبلیغاتی استفاده کرد و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های مختلف رسانه‌ها و مراکز آموزشی و فرهنگی، اقدامات لازم را در جهت ارتقای سطح آشنایی و درک صحیح از این موضوع در میان عموم مردم و به ویژه نخبگان و مدیران دولتی و خصوصی، ضروری است.

در این راستا، با توجه به اهمیت موضوع، اقدامات لازم در جهت ارتقای سطح آشنایی و درک صحیح از این موضوع در میان عموم مردم و به ویژه نخبگان و مدیران دولتی و خصوصی، ضروری است. همچنین، با توجه به اینکه این موضوع دارای جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی است، لازم است که در کنار اقدامات فنی و تخصصی، اقدامات فرهنگی و اجتماعی نیز در جهت ترویج و نهادینه شدن این موضوع در جامعه صورت گیرد. در این راستا، می‌توان از روش‌های مختلف آموزشی و تبلیغاتی استفاده کرد و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های مختلف رسانه‌ها و مراکز آموزشی و فرهنگی، اقدامات لازم را در جهت ارتقای سطح آشنایی و درک صحیح از این موضوع در میان عموم مردم و به ویژه نخبگان و مدیران دولتی و خصوصی، ضروری است.

تاریخ: ...

چکیده ای گذرا از تلاش‌ها و زندگی فرهنگ قاسمی

کوشنده سیاسی و مسئول حقوق بشر در هیأت اجرایی فدراسیون مدارس عالی اروپا، بنیانگذار و مدیر عامل مدرسه عالی مدیریت در پاریس، رئیس اتحادیه مدارس عالی فرانسه، مدیر سایت «رنگین کمان»، و از کارهای او در گذشته، می‌توان از تدریس در دانشگاه‌های فرانسه، کارشناسی رسمی در امر کیفیت مدیریت آموزشی در فرانسه و هماهنگ کردن دیپلم‌های اروپایی را نام برد. وی تحصیلات خود را در علوم سیاسی و مدیریت در دانشگاه پاریس به اتمام رسانید و کتاب‌هایی از جمله: سندیکالیسم و جنبش‌های اجتماعی در ایران، جنبش‌انتخابات

آزاد و حاکمیت ملت را نوشته است.

سیروس ملکوتی: هنگامی که به استمرار و پایداری حکومتی نا بهنجار چون نظام ولایی می‌نگریم این پرسش در ما می‌تواند به وجود آید که آیا این نظام خودکامه از هنجارهای درونی ارتزاق می‌کند یا جهانی؟ آیا توان سرکوب و خشونت، سبب این ماندگاری گردیده یا عوامل دیگری هم در آن دخالت دارند؟

فرهنگ قاسمی: قبل از اینکه به سوالات شما پاسخ دهم یک سوال از شما دارم و آن این است که نمی‌دانم به چه دلیل شما این نظام را ولایی می‌خوانید؟ حتما علتی دارد که من از آن بی‌خبرم! تا جایی که می‌دانم اسم رسمی این نظام «جمهوری اسلامی» است که بر اساس دستورات مذهبی ولایت فقیه بر مردم ایران حاکمیت می‌کند. ولایت فقیه در قوانین جمهوری اسلامی معنا و مفهوم خاصی دارد و توسط این رژیم به رسمیت شناخته شده است. لازم دانستم این را بگویم تا خلط مبحث نشده باشد. زیرا من به عنوان یکی از اعضای اپوزیسیون جمهوری اسلامی و ولایت فقیه در مقابل خود دشمنی دارم که نام و هویت مشخصی دارد و در ایران و در اذهان مردم جهان به این نام و نشان شناخته شده است. هویتی که اثرات آن، تاریخ سرزمینم را لکه دار کرده است و بر مردم و فرهنگ آن هر روز تجاوز می‌کند. بنابراین خواندن این پدیده به نام خودش مهم است.

حال برویم به سراغ پرسش شما و آن اینکه آیا این نظام جمهوری اسلامی از هنجارهای درون جامعه ارتزاق می‌کند یا از شرایط جهانی؟

پاسخ به آن نیاز به کنکاشی در تاریخ ایران دارد که از حوصله این گفتگو خارج است و کنکاش دقیق در این زمینه را باید به عهده مورخان و زمان گذاشت.

اما از منظر من، به عنوان یک کنشگر سیاسی، اشاراتی به گذشته نه چندان دور شاید بتواند پاسخی به این پرسش را ترسیم کند. این اشارات از دو جنبه قابل تأمل هستند:

۱- در حوزه ساختار قدرت سیاسی:

به راستی جمهوری اسلامی نماینده تاریخی حاکمیت ولایت فقیه و دین اسلام در نبود سکولاریسم و لائسیته در ایران است. در جامعه ما همواره نقش دین و مذهب، مانند بسیاری از جوامع دیگر، مهم بوده است. منتها تفاوت ما با بسیاری از این جوامع در آن است که غالب

آنها در سایه مبارزات اجتماعی ترقی خواهانه خود توانسته اند نقش و دخالت دین در دولت را از میان بردارند. ولی در جامعه ما اگرچه در مراحل حساسی از تحولات اجتماعی، چالش‌هایی بین قدرت دینی و قدرت غیر دینی عرض اندام کرد اما متأسفانه مردم ما تا به امروز توان این را نداشت که تکلیف خود را با جدایی دین و مذهب از دولت مشخص کند. در میهن ما دین در صد سال اخیر در امر حاکمیت نقش تعیین کننده داشته و در توازن قدرت بازیگر اصلی بوده است. در نادر فرصت‌هایی که در ایران برای خنثی کردن قدرت دینمداران وجود داشته است از سوی جامعه، ادراک کافی برای این جداسازی به کار گرفته نشده است. در انقلاب مشروطه چنین کوششی شد، اما چون آمادگی کافی موجود نبود بالاخره نتیجه‌ای غیر از این نداشت که نمایندگان دینی نقش خود را در متمم قانون اساسی رسمیت دهند. در دوران سلطنت پهلوی‌ها، - غیر از سال‌هایی از سلطنت رضا شاه - نمایندگان مذهبی از دخالت در امور سیاسی مبرا نشدند.

نکته‌ای را در اینجا یاد آوری می‌کنم تا اهمیت و نقش مذهب در میهن ما مشخص‌تر شود. در سال‌های نهضت ملی دیدیم که ائتلاف مصدق با کاشانی به مثابه نماینده مذهب، قدرت محمد رضا شاه را تضعیف کرد و او را برای مدتی بسیار کوتاه مجبور به سلطنت و نه حکومت کرد و همینطور، در همان سال‌ها شاهد بودیم که همکاری آیت‌الله کاشانی و شاه، حکومت ملی مصدق را به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سوق داد و پادشاهی مشروطه را به دیکتاتوری مبدل ساخت.

یک لحظه تصور کنید اگر در همین سال‌های سی هجری، بین مصدق و دربار توافقی حاصل می‌شد شاید مسیر تاریخ طور دیگری رقم می‌خورد. از سوی دیگر، بعد از کودتا، دانسته نیست که چرا آن همه بودجه‌هایی که در زمان حکومت پهلوی صرف تحقیقات جامعه‌شناسی شد هیچ روشنفکری مخاطره حاکمیت اسلامی را پیش‌بینی نکرد یا هیچ مرد سیاسی ویزیونری، این مخاطره را ندید!

پس طبیعی بود که در دوران انقلاب، آیت‌الله خمینی، به عنوان نماینده مذهب با اتکا به اندیشه ولایت فقیه آن را مطالبه کند و بسیاری به همراه آخوند‌های مکلا در صفوف چپ و راست، دموکراسی را در اندیشه‌های خمینی جستجو کنند. پس می‌بینیم که زمینه‌های حاکمیت مذهبی در جامعه وجود داشت و به گمان من علیرغم فضاقتی که جمهوری اسلامی تاکنون در ایران و جهان به بار آورده است، نباید هنوز به نقش دین در جامعه کم بها داد. به درستی در عرض این سی و سه سال تحولاتی در اجتماع حاصل شده است که در نتیجه بسیاری از

مردم از دین و حاکمیت آن سر خورده شده‌اند. اما در ارزیابی این تحولات باید محتاط بود، زیرا امروز قوای نظامی، احساسات قشریون و متعصبان، قدرت مالی، وسائل تبلیغاتی، ابزار سرکوب، نیروهای مسلح لمپن، مشترکاً در دست حاکمیت جمهوری اسلامی انباشته شده و متأسفانه در امر جدایی دین و دولت در بطن جامعه به اندازه کافی کار نشده و این مقوله از اقشار روشنفکر جامعه که هنوز بسیار ناچیز و سرکوب شده می باشد، جلوتر نرفته است. به راستی تا وقتی که جامعه ما به تعداد کافی، کسروی و مصدق و بختیار نداشته باشد و مردم از آنها پشتینابی و صیانت نکنند در این زمینه کار چشمگیری انجام نخواهیم توانست داد.

۲ - در حوزه جامعه شناسی اجتماعی :

حاکمیت جمهوری اسلامی از این نقطه نظر بر گرده خرافات و جهل و واپسگرایی دینی سوار است. هرکدام از ما اگر به سال های قبل از انقلاب بازگردیم رگه هایی از این جهل بر خاسته از تعصبات دینی را در رفتار و زیستار جامعه خود مشاهده کرده ایم. افراط و تفریط در این زمینه ها با حاکمیت اسلامی به شدت گسترش یافته است، جامعه و اجزا آن به شدت از تعادل بدور افتاده اند. هیچ نشانه مثبتی در رفع خرافات و تعصبات بخش بزرگی از جامعه مشاهده نمی شود که هیچ، بلکه دامنه عوام فریبی و فساد مالی و اخلاقی نیز هر روز گسترش می یابد.

اعتراض سال ۸۸ اگر چه چشمگیر و تکان دهنده بود، اما متأسفانه عمدتاً حاصل و نتیجه کشمکش های داخلی جمهوری اسلامی محسوب می شود که اگر سرکوب نمی شد هم معلوم نیست ولایت فقیه و قانون اساسی و جمهوری اسلامی را زیر علامت سوال می برد! بسیاری از کسانی که به خارج آمدند در مخالفت با احمدی نژاد بودند و نه با ولایت فقیه یا جمهوری اسلامی. اینان حتی در شهر های اروپا و آمریکا، نه تنها خود شعار علیه کل حاکمیت نمی دادند، بلکه با هر کسی که این خواست را مطالبه می کرد نیز سر آشتی نداشتند. اگر این ها به راستی بخشی از طبقه روشنفکر حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند، چه انتظاری از مردم عادی می باید داشت. شوربختانه، نظام جمهوری اسلامی از این وضعیت تغذیه می کند و هر گاه لازم باشد از سرکوب و شکنجه و زندان و اعدام نیز پرهیز نمی کند.

با این تفاسیل از دیدگاه من شاید بتوان قبول کرد که هنجارهای درونی جامعه و یا به قول شما نابهنجارهای جامعه در جهت ارتزاق و

استمرار جمهوری اسلامی هستند .

اما نقش قدرت جهانی در ادامه حیات جمهوری اسلامی چیست ؟ از دیدگاه صاحبان قدرت و ثروت جهانی، ایران سرزمینی است ثروتمند و تک تولیدی ، پس بازار خوبی است برای ارائه تولیدات جهانی، اما از نقطه نظر سیاسی ، نظام جمهوری اسلامی ، نظامی است ماجرا جو و آشوب برانگیز و تحریک کننده و هژمونی طلب . پس فقط و فقط تا جایی که از نقطه نظر سیاسی کنترل شود سود آور است . در این میان تنها چیزی که برای قدر قدرت ها مطرح نیست منافع اجتماعی و اقتصادی مردم ایران می باشد.

از دیدگاه دیگر سیاست قدرت های جهانی در برابر ایران در چار چوب استعمار پست مدرن است ، که من در یکی از مقالاتم به آن پرداخته ام و در اینجا آن را به این شکل بیان می کنم: سیاست جهانی همانند لاشخوری است که بر آسمان کشورهای استبدادی پرواز می کند و منتظر است تا تظلم و بی عدالتی و فساد آن را بزانو در آورد و تمامی نیرویش را بگیرد آنگاه این لاشخور در کمین نشسته به جانش می افتد و از مغز تا استخوانش را می خورد.

پاسخ سوال شما را می توان اینطور خلاصه کرد که جمهوری اسلامی از ناهنجاری های جامعه مدرن و از هنجار های قدر قدرت ها ارتزاق می کند تا به حیات خود ادامه دهد .

سیروس ملکوتی: شما به درستی به هویت نظام حاکم با نام جمهوری اسلامی اشاره نمودید، به کارگیری عنوان نظام ولایی تنها از منظر من مفهومی است برای تصویر سازی درون معنایی این نظام ، که بر بنیاد نقش ولایت فقیه ، سلسله کشورداری و نظم اجتماعی و مفهوم به کارگیری قدرت ، تبیین سیاسی می یابد. با این حال پیشنهاد شما را اصولی تر می بینم و با همان عنوان نظام جمهوری اسلامی در این گفتگو به ادامه بحث خود می پردازیم.

شما در پاسخ خود از چرایی های تاریخ در این گذار صد ساله سخن گفتید که می توانست با آرایش دگرگونه جوهر اندیشه های سازمان یافته روشنفکران سیاسی تاریخ سیاسی ما به گونه دیگری رقم بخورد. به همایش سیاسی در آستانه "انقلاب بهمن ۵۷" بنگریم. دادخواهی آزادیهای سیاسی که می توانست نگاهی به پیش روی داشته باشد و در طرح ترمیم ساختار سیاسی نظام حاکم آن زمان موثر افتد و یا برآمد نظم نوینی را وعده دهد ، در دادخواهی هایی که نیاز درونی آنها

بازگشت به حرمت اندیشه مذهبی و انسان منزله از آفت مدرنیسم بود گم می شوند و خود را تسلیم فرایندی نامعلوم می سازند. فرایندی که "دولت مدرن" را بر منشور کهنه اعتقادات و خرافات می نشاند.

آیا این روند با چگونگی های آرایش بی رمق و ناتوان اپوزیسیون سیاسی "لائیک" آن زمان می توانست سرنوشت دیگری داشته باشد؟

آیا نبود ازادیهای سیاسی و عدم سازمان یابی نیروهای فکری- سیاسی در بستر اجتماعی ، خود دلیلی برای جایگزینی مدیریت سیاسی توهم آفرین اپوزیسیون مذهبی با طرح استقرار جمهوری اسلامی در این دگرگونی بزرگ اجتماعی و تاریخی ایرانیان نمی بود؟ (این پرسش از آن روی در این گفتگو اهمیت خواهد یافت که اولاً در آستانه همایشی سیاسی برای تقابلی سیاسی با نظام حاکم قرار داریم و از دیگر سو نیروهای اجتماعی موجود کما بیش برآمده از همان گذشته مشترک با کارنامه های سیاسی متفاوت خود در این همایش ممکن حضور دارند.)

فرهنگ قاسمی: در هر جامعه بودن احزاب مخالف ، به عبارت دیگر وجود آزاد اپوزیسیون لازمه توازن و تبادل قدرت سیاسی در آن جامعه است. توفیق در این امر به سه شرط زیر بستگی دارد : یکم اینکه در آن جامعه آزادی احزاب وجود داشته باشد. دوم آنکه احزاب رفتار دموکراتیک را در فراروند اقدامات داخلی خود به کار گیرند. بعد از رعایت این دو شرط ، شرط سوم که بسیار تعیین کننده است اهمیت پیدا می کند و آن این است که جریانات مخالف بایستی زاویه اختلاف خود را با حاکمیت و جریانات سیاسی دیگر مشخص کنند. این زاویه بایستی شفاف و بزرگ باشد؛ زیرا شفافیت ، روشنگر محور های حرکت است، اما بزرگ بودن زاویه، نمودار بیان روش اصلاحات یا روش تغییر بنیادی است، اگر در برنامه یک جریان سیاسی تغییرات بنیادی مطرح شده باشد آن جریان می تواند از صفت اپوزیسیون برخوردار گردد. در صورت غیبت این اصول، آن جریان و جنبش سیاسی، هویت واقعی اپوزیسیونی خود را بیان نکرده است. با توجه به این مقدمه می توان گفت که متأسفانه نه در تاریخ اجتماعی ایران و نه در جنبش روشنفکری آن، در بسیاری از موارد، جریانات سیاسی مدعی اپوزیسیون بودن ، به دلیل عدم برخورداری از دست کم، یکی از این سه شرط بالا هویت واقعی اپوزیسیون بودن را نداشته اند. این بدان معنا نیست که جامعه ما شخصیت های مخالف حاکمیت ها را نداشته باشند . بین این دو باید فرق قائل شد.

نمونه های بارز تلاش های اپوزیسیون نا کامل را در دوران فعالیت

مخالفتان قبل از مجلس چهارم و هنگام به پادشاهی رسیدن رئیس الوزرا و مخالفت های جبهه ملی ایران در سال های چهل و همینطور در دوران انقلاب می توان مشاهده کرد . دیگر نمونه حاضر و گویای آن همین جنبش ۸۸ است که به سبب فراهم نبودن شرایط ذکر شده در بالا ، مردم ما یک فرصت تاریخی مهم را در امر بر زمین زدن جمهوری اسلامی از دست دادند. اما در جامعه ما ، هرگاه این سه اصل حتی به طور نسبی رعایت شدند جامعه توانست به پیشرفت هایی دست پیدا کند، از نمونه های انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و تشکیل حکومت ملی مصدق را می توان نام برد .

حال باید دید که آیا ما اپوزیسیون لاییک و سکولار داشته ایم ؟ سکولاریسم و لایسسته از قبل از انقلاب مشروطه فقط در برخی از محافل روشنفکری مطرح بوده است، به نقل از فریدون آدمیت، آخوند زاده در مکتوبات خود از ضرورت آن یاد می کند. اما هیچگاه این خواست در جنبش اجتماعی ایران وزنه ای نمی شود؛ شاید دلیلش قدرت دستگاه مذهبی شیعه باشد که همواره مدعی حاکمیت نیز بوده است . مشاهده می شود که در ترکیه توسط آتا تورک این جداسازی دین و دولت به انجام می رسد . در مصر اگر چه اخوان المسلمین خواهان حکومت هستند، اما سکولاریسم توسط کسانی مانند طحه حسین و عبدالرحمان کواکبی مورد دفاع واقع می شود. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه می توان به کتاب سیری در اندیشه سیاسی غرب نوشته حمید عنایت مراجعه کرد.

در دهه بیست شمس به ویژه در دوران حکومت مصدق زمینه های سکولاریسم در ایران فراهم شد به قول علی میرسپاسی نگارنده تأملی در مدرنیته ایرانی ، ترجمه جلال توکلیان فرایند شکل گیری سکولاریسم و کثرت گرایی فرهنگی، در برابر ضربه سهمگین کودتای ۲۸ مرداد تاب نیاورد ... وقایع متعاقب کودتا، امکان شکل گیری هر گونه خط مشی سیاسی حقیقتاً مدرن و سکولار را در ایران از بین برد .

به هر روی، اگرچه لاییک بودن در تاریخ ایران زمینه هایی داشت اما در دوران انقلاب ۵۷ قد راست نکرد و ما نتوانستیم لایسسته و سکولاریسم را نه در برنامه سیاسی خود قرار دهیم و نه احتمالاً گامی در زمینه نهادینه شدن آن برداریم .

در دوران انقلاب ۵۷ اکثریت قریب به اتفاق احزاب چپ که هویت خود را به هویت حزب توده گره زده بودند ، نه تنها دمی از لایسسته سخن نگفتند، بلکه به سرکردگی حزب توده، همواره از چپ به راست شدند و به تنها چیزی که توجه نکردند جدایی دین و دولت بود .

جبهه ملی اگر چه در درون خود حتی آخوند هم داشت ولی بر جدایی دین و دولت اعتقاد نشان می داد، کسی مثل آیت الله زنجانی که طرفدار مصدق بود مخاطره خمینی را به بسیاری از رهبران جبهه ملی گوشزد کرد، اما گوش شنوایی وجود نداشت و کمتر کسی علاقه به شنیدن آن نشان می داد. در داخل جبهه ملی غالب احزاب طرفدار خمینی شدند. تنها حزبی که از نظر سنتی لائیک می بود حزب ایران بود که اندیشه های سوسیال دمکراسی داشت. رهبرش در قبل و در روز های انقلاب ، شاپور بختیار، جدایی دین و دولت را هشدار داد، یک تنه در برابر مخاطره حاکمیت اسلامی به مقاومت برخاست و در نهایت جام شوکران نوشید. غیر از یکی دو نفر که به دلیل سوابق مذهبی شدید، بر لائیک بودن پشت پا زدند و به صف خمینی پیوستند، سایر همراهان او اگر چه اصل انقلاب مردم علیه دیکتاتوری شاه را قبول کردند اما خطر آخوندیسم و بی قانونی را همواره هشدار دادند. ابوالفضل قاسمی ، پژوهشگر و نویسنده «خاندان های حکومتگر - الیگارش - در ایران» و جانشین شاپور بختیار در سمت دبیر کلی حزب ایران، دمی دست از انتقاد در باره دخالت دین در دولت برنداشت، با زندانی شدن و محکومیت او به اعدام و سپس حبس ابد، حزب ایران نیز چند ماهی بعد از انقلاب بسته شد و همه عضو هایش به زندان افتادند و پراکنده شدند.

جبهه دمکراتیک ملی که عمدتاً از بستر نهضت ملی برخاست و توسط هدایت متین دفتری و شکراله پاکنژاد و بسیاری دیگر از کنش گران جوان و سختکوش تشکیل یافت ، و تشکلی تازه و صدای دیگری بود که هم به مناسبات داخل جبهه ملی اعتراض می کرد و هم جدایی دین و دولت را طلب می نمود نیز به وسیله حاکمیت آخوندی درهم کوبیده شد و تلفات زیادی را در جناح نیروهای مترقی و لائیک به جای گذارد .

این است کم و بیش تحلیل سیاسی آن روز، می بینیم که شوربختانه نیروهای لائیک و سکولار دموکرات ناچیزی که وجود داشت، تلاش کرد اما موفق نشد . حتما توجه دارید که در این میان از بازرگان و نهضت آزادی نامی در این پاسخ نمی برم زیرا در پرسش نخست نظر خود را در این باره عرض کردم . حال اگر به آنچه که در بالا آمد تاثیر مذهب در مردم عادی را نیز اضافه کنیم به درستی باید قبول کرد که از کوزه دیکتاتوری نیز همان برون تراود که در اوست . سرنوشت دیگری را نمی باید انتظار می داشتیم.

برخی از نکات بخش دوم پرسش شما را (در پرسش نخست) باید پاسخ گفته باشم . در اینجا فقط چند نکته را یاد آوری می کنم تا شاید پاسخ من

تکمیل شود :

قسمتی از دلایل به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی را باید در عدم رشد سیاسی و اجتماعی قبل از انقلاب جستجو کرد؛ رژیم پهلوی، پدر و پسر، هرکدام به نحوی در این امر نقش دارند، انصاف حکم می کند که فراموش نکنیم خود رضا خان هم فردی بود از میان همین مردم و با همان اعتقادات مذهبی، اما با این وجود ، باز در حد شرایط موجود اقداماتی برای کوتاه کردن دست آخوندها در امور دولتی انجام داد که چون با قلدری توأم بود به اندازه کافی مثمر ثمر واقع نشد. اما پسرش که تحصیل کرده سوئیس بود باید طور دیگری عمل می کرد که نکرد، در این مورد نظراتم را به روشنی هم نوشته ام و هم گفته ام علاقمندان را دعوت می کنم به کتاب جنبش انتخابات آزاد و حاکمیت ملت مراجعه کنند. عامل دیگر، هدف خمینی و طرفدارانش در ایجاد جمهوری اسلامی است، آن ها برای رسیدن به اهداف خود به هیچکس رحم نکردند، دعوت می کنم خاطرات هاشمی رفسنجانی را بخوانید به ویژه حوادث خرداد ماه ۱۳۶۰ که باید برای آینده نیروهای دموکرات و آزادیخواه، لائیک و سکولار عبرت انگیز باشد تا همسازی خود را فدای فرقه گرای نکنند.

بنابراین مشاهده می شود که این دگرگونی بزرگ اجتماعی و تاریخی ایرانیان که شما از آن به درستی یاد می کنید و درد و رنجی است که نه تنها شما و بنده را آزار می دهد بلکه قریب به اتفاق مردم ایران نیز در این درد شریک اند ، سه علت اصلی داشته است: مذهبی بودن جامعه، اشتباهات رژیم پهلوی و اندیشه حاکمیت مذهب شیعه .

سیروس ملکوتی: شاید نکته چهارمی هم باید به علل برآمد نظام جمهوری اسلامی اضافه نمود و آن شاید فقدان مدیریت سیاسی در هنگامه سرنوشت ساز کشورمان باشد ، این بدان معنا نیست که احتمالاً از بنیاد اندیشه مدیریتی آزاد اندیش و دموکرات برخوردار نبودیم، مثال شما در مورد زنده یاد شاپور بختیار این وجوه را به درستی می شناساند ، اما هنگامه برآمدش شاید در یک واماندگی و تاخیر تاریخی نتوانست به امر مدیریت سیاسی تاثیر گذار بر فرایند دادخواهی ها بیا نجامد.

همین شرایط با همه تحولات جوهر اندیشه ، گویی هنوز در زندگی معاصر سیاسی ما حاکم می باشد.

هنوز دادخواهی های سی و سه ساله مردم ایران نتوانسته است سامان

یافتگی خود را در یک مدیریت سیاسی در نبرد پیش روی بیابد، و سرنوشت سیاسی ایران همواره با این خطر مواجه است که در حادثه ای، مدیریتی متفاوت از دادخواهی های حقیقی خود را تحمیل نماید.

آیا اندیشه های سیاسی موجود آگاه بدین امر هستند؟ و اگر آری جلوه های این آگاهی را در چه رفتار و کنشی می توان دریافت؟

علل تأخیر اندیشه های مبارز و کنشگران سیاسی در پدیداری چنین مهم را در چه برهان و یا توهمی می توان یافت؟

فرهنگ قاسمی: اول ببینیم مدیریت و مدیریت سیاسی چیست؟ از نظر من تعریف مدرن مدیریت با تعریف های سنتی تفاوت دارد. در دو دهه اخیر مدیریت مانند بسیاری از علوم دیگر دچار دگرگونی هایی شده است، امروز مدیریت تمامی علوم را به خدمت خود می گیرد تا مشکلات سازمان ها و اجتماعات را خنثی کرده و آینده مناسبی را بشارت دهد.

در واقع مدیریت امروز عبارت است از آلیاژی از علوم گوناگون برای همساز و هماهنگ کردن امکانات مادی و غیر مادی مشخص و ملموس، برای دستیابی به یک هدف در کوتاه ترین مدت با صرف کمترین نیرو، مشروط بر اینکه هم نیروی انسانی فعال در این روند، کیفیت های انسانی خود را حفظ کند وهم، ساز و کار سامانه های هستی یافته برای هدف، نسبت به صیانت حقوق و منابع جامعه بشری، وفادار بماند. کس یا کسانی که این همسازی و هماهنگی را برای رسیدن به آن هدف انتظام می بخشند مدیر یا هیأت مدیریت خوانده می شوند که باید از یک سو در برابر هدف و به کار گیری درست امکانات و نیروهای مادی و غیر مادی و از سوی دیگر در مقابل قوانین جامعه بشری و محیط زیست پاسخگو باشند.

مدیریت سیاسی مهمترین رشته مدیریت است؛ زیرا هدفش اداره جامعه بشری و فراهم ساختن سعادت و خوشبختی برای انسان ها است. طبیعتاً این مدیریت با اداره کردن یک کارخانه صنعتی، یک موسسه بازرگانی و حتی یک دانشگاه تفاوت زیادی دارد. رهبری و اداره کردن یک جامعه ادعای بزرگی است، آنچنان بزرگ است که گاهی یک انسان معقول از پذیرش چنین مسئولیتی می هراسد و از قبول آن سر باز می زند؛ در مقابل، گاهی انسان هایی کمتر معقول، اما قدرت طلب به راحتی خود را داوطلب چنین مسئولیتی می کنند که نتیجه آن می تواند در جهت عکس هدف بوده و به دیکتاتوری منتهی شود.

پس قبول کردن مدیریت سیاسی نیاز به تعهد شرافتمندانه در مقابل یک

ملت جهت فراهم ساختن سعادت و خوشبختی مردم و احترام به حقوق انسانی و تضمین در به کار گیری درست امکانات جامعه بشری دارد که باید به ناچار و بی تردید از مسیر دموکراسی عبور کند.

بنا براین با شما موافقم که می گوئید هنگامی که شاپور بختیار مسئولیت نخست وزیری را قبول کرد جامعه ما از بنیاد اندیشه مدیریتی آزاد اندیش و دموکرات برخوردار نبود. و باید اضافه کرد که با وجود اینکه بختیار یکی از مدیران برجسته زمان خود بود و من از نزدیک شاهد شناخت او در این رشته بودم و با وجود اینکه مردی آزاد اندیش، هوشمند، فداکار و روشن بین بود؛ اما به دلیل فراهم نبودن شرایط اجتماعی و نبود امکانات و نیروی انسانی موفق نشد نقش خود را به درستی ایفا کند.

تاریخ جوامع و اصول سازمان های سیاسی و اجتماعی را زنان و مردانی می سازند که در موقعیت های بحرانی در مقابل تحركات نادرست و انحرافات ناشی از عدم تعادل و بحران، با اتکا به اصول و ضوابطی که فرآورده پیشرفت بشریت است قد راست می کنند. هر اندازه تعداد این زنان و مردان بیشتر باشد، به قول شما پیدایش اندیشه های مبارز، و از منظر من پیشرفت به سوی جامعه آزاد با سرعت بیشتری انجام خواهد پذیرفت.

در این جا لازم می دانم یک مطلب را نیز اضافه کنم که ممکن است بسیاری از بیان آن خوشنود نشوند، اما واقعیت تلخ را باید گفت و در انتظار واکنش هم بود. بنا بر تجربیات دراز مدت، امروز به این نتیجه رسیده ام که اکنون شرایط برای یک مدیریت آزادیخواه و سکولار به مراتب آسف بار تر از سال های بعد از انقلاب ۵۷ است. زیرا متأسفانه بسیاری از نیروهای حاضر در صحنه سیاسی امروز از مناسبات نادرست و به دور از فرهنگی ایجاد شده اند، از رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی متأثر شده اند. برخی با وجود تجربیات، تحصیلات و برخورداری از دانش پژوهشگری با ارزش و فراوان، با نسبت قائل شدن در اصول و ضوابط دموکراسی خواهی و آزادی طلبی و حق و مسئولیت و استقلال، این ها را فدای مصلحت های بازی قدرت در داخل رژیم می کنند. شور بختانه این تاثیر پذیری را همینطور، در میان سازمان ها و اجتماعات ایرانی، از دور و نزدیک می توان مشاهده کرد. من هیچ بعید نمی بینم که در آینده علیرغم سرنگونی جمهوری اسلامی که لازمه درجه اول هر تحول در ایران است، مدیریت سیاسی دچار بحران های پیچیده ای شود. ما باید نسبت به رعایت اصول فوق نیز اقدامات بنیادی انجام دهیم تا در میان کنشگران سیاسی اعتقاد بی چون و چرا

نسبت به این مفاهیم رشد پیدا کند، این امر درجه واقع گرایی ما را در رویارویی با مشکلات آینده افزایش خواهد داد .

سیروس ملکوتی: موضوع مدیریت سیاسی بی شک بیش از این تأمل برانگیز خواهد بود که بتوان در یک پرسش و پاسخ اجمالی آن را بررسی و از آن گذشت. به همین خاطر مایلم از جنبه های دیگری این نیاز را مورد گفتگو قرار بدهیم.

وقتی به نمودارهایی از رهبری سیاسی در تاریخ معاصر ۱۰۰ ساله خود می نگریم می بینیم، کیش شخصیت و شور و هیجانات عاطفی، پیش از برنامه و پاسخ روشن به دادخواهی روشن سیاسی، توانسته اند وحدت جمعی را به نظم خویش در آورند.

به نظر می آید نسل معاصر سیاسی اما تابع چنین شرایطی قرار نمی گیرد. شاید از همین روی همایش سیاسی نیروهای اجتماعی ، رفته رفته خود را تبدیل به یک گفتمان اساسی می نماید. بی شک نمی توان تصویر کاملاً مشخصی از شکل و ماهیت مدیریت سیاسی در اختیار نهاد ، هنگامی که چگونگی همایش و آرایش درونی آن سرانجام نپذیرد. به نظر می آید که درهم تنیدگی این دو موضوع یعنی همایش سیاسی و مدیریت سیاسی با هم ، وظایف و مسئولیت های همه کنشگران را در حل سریع این مهم بیش از پیش در دستور کار قرار داده است. اگر این نوع از درک را پذیرا باشیم موضوع مدیریت سیاسی ترجمان یک شور و دیدگاه جمعی خواهد بود.

آیا تصور می کنید چنین مدیریتی متناسب با بنیادهای فرهنگ سیاسی ما ایرانیان می تواند تبدیل به یک واقعیت ماندگار گردد ؟

اگر آری مکانیزم دخالت و یا سازماندهی مبارزاتی توسط این مدیریت سیاسی چگونه اتفاق خواهد پذیرفت؟

فرهنگ قاسمی: در این امر با شما موافقم که در صد سال اخیر دموکراسی نتوانست جای کیش شخصیت و هیجانات اجتماعی را بگیرد، درعین حال باید اضافه کنم این دو عامل برای تحولات اجتماعی در تمام جوامع ضروری اند ، ضرورتی که باید همراه با تعادل باشد. در صد سال گذشته ما جامعه متعادلی نداشته ایم، امروز هم نداریم، در فردای نزدیک هم نخواهیم داشت . نسل امروز سیاسی ما تا جایی که من مشاهده می کنم متأسفانه از این تعادل برخوردار نیست. به نظر می رسد امروز تعادل را باید تبدیل به گفتمان اساسی اپوزیسیون کرد .اگر در این زمینه توفیق پیدا کنیم در امر همایش سیاسی نیروهای

سیاسی و اجتماعی گامی به پیش نهادیم.

تبادل موقعی به وجود می آید که سطوح مشترک واقعی، یعنی به کنار گذاردن افتراقات و شفاف ساختن اشتراکات بر اساس قراردادهای پذیرفته شده توسط طرفین هستی پیدا کند. ایجاد سطح مشترک نیاز دارد که هویت‌ها مشخص شوند. نخستین این هویت‌ها، هویت افراد در جامعه است، کسی که چارچوبی برای خود در جامعه تعیین کند، به خود شخصیت اجتماعی و هویت سیاسی می دهد، مثل نقطه ای در محور مختصات، که عرض و طول و بعد دارد و هرگاه که حرکت می کند یکی از این ارزش‌های سنجش هویت را تغییر می دهد. دوم هویت گروه‌های سیاسی و اجتماعی است که باید حدود و ثغور خود را تعیین کنند در اصطلاح مرسوم خطوط قرمزشان روشن باشد. این دو در اثر وجود محیطی دموکراتیک به وجود می آیند. از سوی دیگر این دو یعنی هویت افراد و سازمان‌های کنشگر، تضمین کننده دموکراسی هستند.

وقتی این دوهویتیّت شفافیت پیدا کردند، یافتن سطح مشترک آسان می شود. افراد و سازمان‌ها، اصولی را با مشخصات و هویت‌های روشن قبول می‌کنند و قراردادها را می پذیرند در چارچوب آن‌ها عمل می‌کنند و از این شاخ به آن شاخ نمی پرند و از همه مهمتر چنین نظامی جلوی تهاجمات افراد ماجراجو و فرصت طلب و بی پرنسیب را می گیرد.

هر انسان اجتماعی باید از رفتار کسانی که هویت خود را به طور شفاف و آشکار بیان می کنند خشنود شود، افراد و سازمان‌ها را تشویق کند تا هویت خود را به اطلاع دیگر علاقمندان جامعه متبادل برسانند و کسانی را که هویت چند گانه دارند را خنثی کنند. متأسفانه در جامعه اپوزیسیون با وجود این که در سال‌های اخیر ادراک ضرورت این امر توسط کنشگران مشاهده می شود اما این کار به اندازه کافی واقعیت عملی پیدا نکرده است و در مواردی که کوشش‌هایی انجام یافته است غالباً از شفافیت کافی برخوردار نشده است.

جامعه متبادل همان جامعه بدون تبعیض و لاییک و سکولار است که در آن هرکس عقاید و آرمان‌های خود را حفظ و برای گسترش آن‌ها کوشش می کند؛ ما در چارچوب یک سطح مشترک شفاف و اعلان شده، که متضمن مصالح و منافع تمامی مردم است، رفتار و کردار و زیستار خود را انتظام می دهیم. در این شرایط، هم یک همایش سیاسی ملی، ساز و کار می یابد و هم یک مدیریت اجتماعی اشتراکی که پاسخگوی برنامه حداقل اکثریت قریب به اتفاق نحل‌های سیاسی و اجتماعی است اداره امور

جامعه را در دست می گیرد .

تا اینجا سعی شد مکانیسم این مدیریت پیشنهاد شود. اما آیا فرهنگ این مدیریت در اپوزیسیون وجود دارد یا نه ؟ همانطور که در بالا گفته شد پاسخ به این سوال بر اساس مشاهدات بنده منفی است . حال اینکه آیا در آینده این زمینه به وجود خواهد آمد یا نه ؟ باید گفت که همه ما باید بکوشیم تا با رعایت مراتب فوق این شانس و امکان را به جامعه خود بدهیم .

سیروس ملکوتی: به نظر می آید اپوزیسیون ایرانی در گزینه های خود میان دو گفتمان بدیل خواهانه سیاسی قرار گرفته است . مجازی و یا حقیقی بودن هر یک از این بدیل خوانی ها منوط به تعریفی است که دادخواهی های حقیقی معاصر در آن خود را به تصویر می کشانند.

اصلاح طلبان و انحلال خواهان دو جبهه سامان نیافته را از طرح گفتمان و آرایش سیاسی خود به نمایش می گذارند. در این پرسش، نخست مايلم بدانم آیا طرح گفتمان اصلاحات حتی با ادعای نفی ولایت فقیه می تواند تصویر یک اپوزیسیون حقیقی را به نمایش بگذارد؟ آیا می توان دادخواهی های بنیادی مردم ایران را در چنین بدیلی متصور ساخت؟ و دیگر اینکه همایش نیرو های سکولار در این فرایند را چگونه می توان تشریح نمود؟ آیا این هم آمیزی و همزیستی به سرانجامی چون، تمکین و اطاعت سیاسی به نظامی دینمدار نخواهد انجامید؟

فرهنگ قاسمی: شما اصلاح طلبان و انحلال خواهان را به عنوان دو بدیل مطرح می کنید علاقه مندم در درجه نخست به مسئله اصلاح طلبان بپردازم . پرداختن به این مسئله فقط می تواند به وسیله تحلیلی از آرایش نیروهای اصلاح طلبان داخل کشور انجام پذیرد، زیرا به نظر من امروز دیگر اصلاح طلبان به آقایان موسوی و کروبی خلاصه نمی شوند. انتخابات ریاست جمهوری دهم و همین طور انتخابات مجلس شورای اسلامی در پیش روی، در مسأله ترکیب اصلاح طلبان ، تغییرات مهمی را در به وجود آورده است : در شرایط کنونی به نظر می رسد علاوه بر آقای موسوی و آقای کروبی ، باید مجاهدین انقلاب اسلامی و افرادی مانند تاجزاده و توسلی و جبهه مشارکت، حتی هاشمی رفسنجانی و کارگزارانش را به لیست اصلاح طلبان اضافه کرد.

به نظر من خاتمی می تواند در آینده حلقه واسط بین این گروه ها باشد زیرا زمینه پذیرش بین المللی دارد و در مورد ولایت فقیه گاهی به میخ گاهی به نعل میزند هم طرفدار قانون اساسی است و هم ظاهرا از

آزادی‌ها دفاع می‌کند. خاتمی به هنگامی که اصول‌گرایان در اثر شرایطی استثنایی، در خطر جدی قرار بگیرند می‌تواند نقش آلترناتیو را برای کسب قدرت سیاسی داشته باشد و خامنه‌ای که سپاه را در دست دارد می‌تواند درموقع مقرر، از این آلترناتیو برای ادامه حیات خود استفاده کند.

اگر این فرض را پذیرا شویم باید قبول کنیم که پتانسیل به قدرت رسیدن اصلاح‌طلبان به طور جدی وجود دارد. در این صورت قدرت مذهبی، قدرت نظامی و قدرت سیاسی، با ترکیب جدیدی، حاکمیت را در دست خواهند گرفت. یک چنین ترکیبی به هیچ عنوان پاسخگوی خواست‌های مردم ایران نمی‌باشد.

اما طرفداران انحلال رژیم جمهوری اسلامی در داخل کشور سامانه ای ندارند. اینان بیشتر در خارج از کشور عمل می‌کنند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که افراد و سازمان‌های انحلال طلب خارج از کشور هنوز نتوانسته اند حتی به یک توافق ضمنی دست یابند. البته شخصاً بسیاری را می‌شناسم که برای ایجاد این توافق کوشش زیادی می‌کنند اما نتیجه کافی به دست نمی‌آورند. همینطور، افراد و سازمان‌هایی وجود دارند که فقط در اندیشه افکار انحصار طلبانه خود می‌باشند.

متأسفانه طرفداران سرنگونی جمهوری اسلامی که ظرفیت زیادی در داخل و خارج ایران دارند قادر به ایجاد یک همبستگی ملی آزادیخواه و استقلال طلب و سکولار نشده اند. نباید فراموش کرد که در ایران طرفداران این طرز فکر زیاد بوده و چشم به خارج از کشور دارند. هرچه زمان به دست آوردن این همسازی طولانی‌تر شود از ظرفیت ممکن آن کاسته خواهد شد و نیروها به هدر خواهند رفت و جامعه به دنبال راه حل‌های خشن خواهد گشت.

اما به راستی مشکل اصلی این عدم هم سازی در چیست ؟ به نظر می‌رسد یکی از مشکلات اساسی این عدم همسازی در ناروشنی هدف باشد و شاید یکی از عواملی که هدف را شفاف نمی‌کند تردید در نوع رژیم آینده ایران بین سلطنت مشروطه و جمهوری باشد، که البته هر دو انحلال طلب اند، اما در اصل عدم تبعیض یعنی سکولاریسم و لائیسیته سطح مشترکی ندارند.

بدین ترتیب مشاهده می‌فرمایید که اگر انحلال طلبان هر چه زودتر متشکل نشوند مجبور خواهند شد سرانجام به نظامی دینمدار تمکین کنند.

سیروس ملکوتی: پرسش پایانی خود را مایلم به چگونگی همایش سیاسی نیروهای انحلال خواه تعمیم دهم. همانگونه که گفتید نگاه های دورنگر سیاسی در تبیین نظام آینده کشور مانند جمهوریت و پادشاهی ، یا ادراک گوناگون از صور سیاسی عدم تمرکز قدرت سیاسی ، می توانند مواردی از عدم هماهنگی نیروهای اجتماعی در طرح یک همایش سیاسی و ملی را نشان دهند . این گوناگونی دادخواهی ها شاید عامل مهمی در بر جای ماندن و واما ندگی اپوزیسیون ایرانی در یک فرایند گفتمان حقیقی باشند. با این شرایط چه باید کرد؟ در همین راستا شاید بی مورد نباشد که به مسأله مهم دیگری در حیطه اخلاق سیاسی ، نظر بیا فکنیم ، به نظر می آید جوهر بی اعتمادی یکی از مهمترین موانعی است که نیروهای اجتماعی نسبت به یکدیگر بیان می دارند، و به همین سبب توفیق نظری استراتژیک خود را در طرح نظام کشوری در همایش امروزی خود می خواهند. به طور مثال موضوع عدم تمرکز قدرت سیاسی به دلیل دادخواهی و حضور اقوام یا ملیتهای ایرانی دلیل مهمی در این انشقاق سیاسی گردیده است. حال در فقدان جوهر تفاهم و اعتماد سیاسی ، نیروی اجتماعی انحلال خواه چه بنیادی را می بایست برای تفاهم ملی مورد توجه قرار دهد تا اعتماد برای یک تفاهم ملی ، آشیانه سیاسی خود را بیابد؟

فرهنگ قاسمی: امروز جامعه ایران یک شرایط بحرانی مهم را طی می کند. معمولاً در شرایط بحرانی کسانی که تصمیم می گیرند ممکن است بخشی از اصول خود را رعایت نکنند و اصل را بر اعتماد بگذارند و از رقابت سالم اجتناب کنند. متأسفانه این عادات در فرهنگ ما ریشه دار هستند و بسیار اتفاق می افتند. در حالیکه در سیاست و در مدیریت جامعه ، رقابت اصل است . اگر به دموکراسی اعتقاد داشته باشیم باید قبول کنیم که رقابت امری طبیعی و حتی لازم برای دموکراسی می باشد. بنابراین، وجود نحله های سیاسی مختلف چپ، راست، مذهبی، غیرمذهبی، سلطنت طلب و جمهوری خواه امری بسیار طبیعی است . از سوی دیگر در سیاست اعتماد مفهومی ندارد و عوام فریبی است. برعکس ادراک و آگاهی و خدمت به مردم تعیین کننده است .

همین طور در دموکراسی و در سیاست قراردادهای تعهد آور مهم می باشند . به نظر من جامعه ما را همین اعتماد، یا به سخن دیگر ، اطاعت کورکورانه، به عقب انداخته است . به تاریخ ۵۰ سال اخیر ایران نظری بیاندازید خواهید دید که هر جایی صحبت از اعتماد شد، بی اعتمادی و خیانت را به دنبال خود آورد . مگر مردم به خمینی اعتماد نکردند؟ مگر رهبران سیاسی ما در روزهای بعد از انقلاب

دراثر همین اعتماد به دنبال او راه نیافتادند ؟ نتیجه آن را امروز می‌بینیم .

در اینجا کوشش می‌کنم تصویری از وضعیت سیاسی امروز اپوزیسیون خارج از کشور ارائه دهم و به دنبال آن به بخش آخر سوال شما را که در مورد تفاهم ملی است ، پاسخ بدهم .

طیف اوّل را جمهوری‌خواهان تشکیل می‌دهند که طیف گسترده‌ای می‌باشند، بدون رهبری، بدون انسجام ، با دیدگاه‌های گوناگون و اختلافات بسیار و عدم شفافیت فراوان در هدفها و مطالبات. اینان از یکسو، غالباً شامل جدا شدگان از جمهوری اسلامی قبل و پس از انتخابات ۱۳۸۸ و از سوی دیگر دربرگیرنده افراد وهمینطور سازمان‌هایی می‌باشند که از همان ابتدای انقلاب با رژیم حاکم مخالف بودند و تا کنون علیه رژیم جمهوری اسلامی مبارزه کرده اند و سال‌های مدیدی است که در جستجو به وجود آوردن یک سازمان گسترده‌ای هستند. برخی از عوامل تشکیل‌دهنده این طیف از قدرت پذیرش نظرات تازه به اندازه کافی برخوردار نمی‌باشند. برخی دیگر که دارای این صفت هستند متأسفانه از اعتبار کافی برخوردار نیستند. این طیف از مخالفین ، از عدم وجود رهبری ، به شدت رنج می‌برد.

یکی دیگر طیف طرفداران سلطنت مشروطه است که رهبری آن در دست آقای رضا پهلوی می‌باشد. رهبری او جنبه انتخابی ندارد، بلکه در واقع انتصابی بوده، بیشتر به مناسبت رابطه خانوادگی می‌باشد. در این سی و سه سال گذشته فعالیت سیاسی آقای رضا پهلوی از تداوم و سرسختی لازم و کافی برخوردار نبوده است. به هر روی اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید او بدون کوچکترین رقابتی صد در صد شانس را خواهد داشت.

در این میان گروه سوم وجود دارند که نسبت به شکل رژیم آینده تصمیم نمی‌گیرند زیرا معتقدند که باید این امر را به بعد از برکناری جمهوری اسلامی محول کرد. عناصر اصلی گروه سوم را بیشتر جمهوری‌خواهان تشکیل می‌دهند. شاید یکی از علت‌های نزدیکی این جمهوری‌خواهان سختکوش به طرفداران سلطنت مشروطه سرخوردگی آنان از همکاری با گروه دوم بوده باشد. اما بی‌تردید شرایط بحرانی امروز جامعه ما، در این تصمیم‌گیری بی اثر نیست .

انقلاب ۵۷ به ایران زیان‌های فراوانی وارد کرد، اما دو نتیجه مثبت داد. یکی از بین رفتن سلطنت و حکومت خانوادگی و دیگر اینکه،

امروز زمینه‌های بسیار خوبی برای سکولاریسم و لائیسیته و جدایی دین از دولت در ایران فراهم گردید است. همه آزادیخواهان، دموکرات‌ها، لائیک و سکولار نباید فراموش کنند که در اثر روی کار آمدن رژیم سلطنتی، یکی از ستون‌های اصلی که آزادی و حاکمیت ملت از بین خواهد رفت .

به هر روی، اگر قرار است گروهی به تنهایی یا با دیگری، اقدامی برای انحلال جمهوری اسلامی بکند شایسته است آن را با شفافیت کامل و به عنوان یک قرارداد اجتماعی و با ضمانت اجرایی ارائه دهد.

در مورد سیاست عدم تمرکز به نظرم یکی از پایه‌های اصلی دموکراسی بویژه در جامعه ما می‌باشد. اما برای اینکه در سیاست عدم تمرکز دچار اشتباه نشویم و در اثر آن به مشکلات جامعه نیافزاییم بهتر است حد و حدود آن را به طور واضح و روشن مشخص کرده و از دایره ابهامات خارج شویم .

اگر واقع بین باشیم باید قبول کنیم که برای عملی ساختن موارد فوق نیاز به گفتگو و بحث و برگزاری جلسات، بین افرادی که قدرت تصمیم‌گیری دارند، داریم . اگر بر اثر این گفتگوها، تفاهمی به وجود آمد باید تبدیل به تعهد گردد و به تعهدات باید عمل شود . به سخن دیگر شایسته این است که ما ایرانی‌ها از رقابت سالم، به تفاهم و از تفاهم، به قراردادها و تعهدات اجرایی در سطح ملی برسیم و این کار را بدون دخالت عوامل خارجی انجام دهیم .

در خاتمه لازم می‌دانم از شما، به خاطر سوالات مفیدی که تنظیم کرده اید، از صمیم قلب، قدردانی کنم.
